



## نقش حیاتی ازدواج پایدار

\*ازدواج موفق و پایدار، باعث افزایش عمر می شود.

\*همسرانی که با یکدیگر سازگارترند، به فرزندانشان احترام بیشتری می گذارند.

\*توقعات واقع بینانه والدین از فرزندان به اندازه رضایت آنها از زندگی زناشویی است.

## دانلود فایل pdf کتاب ازدواج پایدار

اختلالات روان تنی از عوامل قابل ملاحظه در میزان مرگ و میر بشمار می آیند و بی تردید، افسردگی و اضطراب، ریشه ها و بنیادهای اساسی اختلالات مزبور را شکل می دهند. بنابراین هر موقعیت و شرایطی که به تشدید افسردگی و اضطراب بینجامد، تداوم زندگی و حیات آدمی را در مخاطره می افکند و از سوی دیگر، وجود یک محیط امن و آرام، موجب برقراری آرامش درونی فرد خواهد بود. برقراری آرامش درونی، ستون و محور اساسی بهداشت روانی است و این امر منجر به افزایش طول عمر یا نرخ امید به زندگی خواهد شد.

یکی از شرایط محیطی ایمنی بخش، وجود یک خانواده مستحکم، گرم، صمیمی و دارای احترام متقابل است، به گونه ای که راحتی و آسایش همسران و اعضای خانواده را در پی داشته باشد. استحکام و استواری خانواده به ازدواج و رابطه زناشویی پایدار و بنیادین بستگی دارد؛ یعنی هرگونه تزلزل و سستی در سازگاری زناشویی و یا وجود یک ازدواج ناموفق علاوه بر آن که آرامش روانی زوجین را مختل می کند و افسردگی و اضطراب را می افزاید، بقا و دوام خانواده را نیز در معرض تهدید قرار می دهد و فروپاشی خانواده، مزید بر علت شده، افسردگی و اضطراب همسران را بیش از پیش افزایش می دهد. نتیجه طبیعی چنین وضعیتی، احتمال فراوان نزول نرخ امید به زندگی و کاهش عمر طبیعی زنان و شوهران خواهد بود.

با این توضیح، پی ریزی یک ازدواج پایدار و استوار باعث بقای فرد و خانواده می شود؛ یعنی ازدواج پایدار، از یک نقش حیاتی در بقای بشر برخوردار است. چنانکه مطالعات جدید نشان می دهند. (رجوع به پیوست الف).

اگر رابطه زناشویی و ازدواج برای همسران از ارزش و منزلت برجسته ای برخوردار باشد، این ارزش دهی به سایر فضای خانوادگی گسترش می یابد و همه اعضای خانواده را در برمیگیرد. احترام متقابل میان اعضا(به ویژه از سوی همسران به عنوان والدین) موجب درک و شناخت بیش از پیش نسبت به یکدیگر می شود و واقع بینی در قبال ویژگیهای روانی فرزندان حاصل می آید. از این رو، خواسته ها و توقعات پدر و مادر از فرزند متعادل می شود و فرزند(کودک یا نوجوان) از فشار دهشتناک انتظارات غیرواقع بینانه والدین رهایی می یابد. در چنین فضایی،



احترام و ارزشگذاری به فردیتها حاکمیت دارد؛ یعنی بقای فرد و خانواده بر محور احترام متقابل، مورد تهدید قرار نمی گیرد.

با این بیان، تعدیل توقعات نسبت به فرزند ناشی از وجود درک واقع بینانه اعضای خانواده نسبت به یکدیگر است و این درک و شناخت، از احترام متقابل سرچشمه می گیرد و سرانجام احترام مزبور وابسته به وجود رابطه و پیوند زناشویی رضایتبخش و سازش یافته است.

گر چه یافته ها، به زمینه فرهنگی غیرغربی محدود شده است، اما مانعی برای تعمیم آن به فرهنگهای غربی وجود ندارد؛ مگر آن که مطالعه و پژوهش محدود کننده ای وجود داشته باشد که از عدم وجود رابطه میان سازش یافتگی زناشویی با احترام به فرزند در محیطهای فرهنگی غربی حکایت کند.

### \*نکات کاربردی

#### مشاوره

\*در بررسی مواردی در میان کودکان و نوجوانانی که با فشار توقع فوق العاده و غیر واقع بینانه از سوی والدین روبرو هستند، لازم است تا ماهیت و ساختار روابط زناشویی والدین و میزان سازگاری آنها مورد تحلیل و کاوش قرار گیرد؛ زیرا این احتمال وجود دارد که ریشه توقع مزبور نارضایتی والدین از زندگی زناشویی باشد.

\*برخی از علل تحقیر و توهین کودکان و نوجوانان در محیط خانواده ممکن است ناشی از سازش نیافتگی والدین از لحاظ پیوند زناشویی باشد.

\*از منابع ایجاد اختلالات اضطرابی و افسردگی جوانان مراجع برای مشاوره، مجرد آنهاست؛ به ویژه اگر تمایل و گرایش شدیدی برای ازدواج وجود داشته باشد؛ اما بروز برخی موانع، سبب ناکامی آنها شده است.

ناکامی ایجاد شده، کم و بیش همراه با حالات اختلالی افسردگی خواهد بود.

\*یکی از ریشه های اختلالات اضطرابی و افسردگی در بین میانسالان متأهل، ناسازگاری آنها در زندگی زناشویی است. بررسی وضعیت سازگاری همسران می تواند تعیین کند که آیا اختلالات مزبور به این منشأ باز می گردد و یا ناشی از عوامل دیگری است؟

### \*پیشگیری و بهداشت روانی

از مجموعه بررسی، این نکات بهداشتی و پیشگیرانه را می توان استنباط کرد:

\*تعمیم و گسترش سیاستهای اساسی در جهت تحقق ازدواج در میان جوانان و راهنمایی آنها در ایجاد پیوند شایسته در زندگی زناشویی.



\*برپایی و گسترش کانونها و نهادهای رسمی حمایت از خانواده به گونه ای که راهنماییها و خدمات معنوی کافی را جهت بقا و پایداری ساختار خانواده در اختیار بگذارد(این نهادهای رسمی می توانند مکمل مراجع قضایی و حقوقی خانواده عمل کنند).

\*تشویق و ترغیب آحاد مردم به حفظ و بقای خانواده و اطلاع رسانی در قبال ثمرات و پیامدهای ناخوشایند فروپاشی خانواده برای همسران و فرزندان در سنین گوناگون.

\*آگاهی رسانی به همسران(به ویژه جوان)در تعیین جایگاهها و فعالیتهای مخصوص و مناسب خود در خانواده.

#### پیوست الف

«ارتباط میان تاریخچه زندگی و میزان مرگ و میر مورد بررسی قرار گرفت و نتایج نشان داد که:

کسانی که دارای ازدواج استوار و پایداری بودند، از کسانی که دچار شکستهایی در زندگی زناشویی شده بودند، عمر طولانی تری داشتند. ممکن است این امر به عواملی غیر از ازدواج ربط داشته باشد.

افرادی که اخیراً ازدواج کرده بودند، اما تجربه طلاق آشکاری داشتند، به طرز معنی داری بیشتر در خطر مرگ و میر قرار گرفتند تا کسانی که ازدواجهای پایداری داشتند. با این حال، کسانی که در نیمه زندگی خود ازدواج کرده بودند در مقایسه با موارد ازدواجهای پایدار، در خطر مرگ و میر بالاتری قرار نداشتند.

بخشی از رابطه میان تاریخچه ازدواج و میزان مرگ و میر ممکن است به وسیله متغیرهای روانی-اجتماعی طفولیت تبیین شود که با آینده ازدواج و خطر مرگ و میر مربوط باشند»

«پیوندهای میان ارزشیابیهای عینی بزرگسالان چینی از ازدواجشان، برداشت آنها از رابطه والدین-فرزند و موضعگیریهای آنان با توجه به ارجگذاری نسبت به فرزندان، مورد کاوش قرار گرفت.

یکهزار و پانصد و یک نفر چینی متأهل سی تا شصت ساله در «هنگ کنگ»، «مقیاس چینی سازگاری دوگانه»، «مقیاس رضایت زناشویی کانزاس-چین»، و سایر ابزارهایی را اجرا کردند که کیفیت رابطه میان والدین و فرزندان، تقاضا و خواسته رابطه ای و موضعگیری با توجه به ارزش و ارج فرزندان را می سنجند.

نتایج نشان داد: کسانی که علائم سازگاری یا خوشنودی زناشویی بیشتری نشان دادند، کیفیت بهتری را نیز از رابطه میان والدین و فرزندان برداشت می کردند و خواسته رابطه ای پایینتر و ارزش ارجگذاری عالیتری در قبال فرزندان ابراز می داشتند.



موضوعگیری شایسته نسبت به ارزش فرزندان، به طرز معنی داری با کیفیت رابطه بهتر و تقاضای رابطه ای (والدین-فرزند) کمتر، همبستگی نشان داد.

این یافته ها پیشنهاد می کند که ساختار ازدواج با رابطه والدین-فرزند در یک زمینه و محیط فرهنگی غیر غربی همبستگی دارد. «

### نقش هویت شغلی در سازگاری همسران

\*تمایل به شناساندن خود در میان زنان و مردان، متفاوت است.

\*ناسازگاری همسران می تواند ناشی از تعارض آنها در انتخاب میان شغل و خانواده باشد.

\*نگرانیهای شغلی و خانوادگی موجب بروز افسردگی و ضعف در عزت نفس همسران می شود.

سازگاری در روابط زناشویی همسران تحت تأثیر عوامل متعدد و متنوعی است. نقش محیطی و از جمله وضعیت شغلی همسران. یکی از عوامل اساسی و بنیادی بشمار می آید. نتایج جدیدترین پژوهش ها حاکی از آن است که هویت یلبی شغلی و خانوادگی، کم و بیش با خود نگرانیها و دغدغه هایی را به همراه دارد. این دغدغه ها ممکن است موجب ضعف در عزت نفس و نا آرامی روانی شود. علاوه بر آن اگر نگرانیهای ناشی از تعارض میان شغل و خانواده تشدید شوند، ناسازگاری زناشویی را پدید می آورند؛ اما این تأثیر بخشی تا حدودی به برداشتهای همسران درباره تساوی حقوق در کارخانگی و حمایت اجتماعی از ازدواج بستگی دارد.

(رجوع به پیوست ب)

هم زن و هم مرد محتاج شناساندن و هویت بخشی خود هستند؛ زیرا هویت یابی و ابراز هویت شخصی یکی از نیازهای آدمی را تشکیل می دهد. ارضای نیاز مزبور بستگی به محیط زندگی (خانه و جامعه) دارد؛ یعنی هر یک از دو محیط، مقتضیات و شرایطی را برای ابراز هویت فردی، فراهم می آورند.

علاوه بر آن، عامل جنسیت نیز در هویت بخشی فردی مؤثر است: مرد به محیط اجتماعی و موقعیت شغلی بها می دهد و دوست دارد از طریق شغل و حرفه اش خود را معرفی نماید و برای دیگران شناخته شود؛ حال آن که زن به جایگاه و هویت خانوادگی خود ارزش می بخشد و محیط خانوادگی را عرصه شناساندن خود قرار می دهد. اگر زن در صحنه خانواده از قدرت و نفوذ در فعالیتهای اساسی و تصمیمگیری بنیادین برخوردار باشد، نیاز وی به هویت بخشی اش ارضا می شود و هرگاه از شرایط خانوادگی مطلوبی برخوردار نباشد و خود را در سیاستگذاری ها و فعالیتهای اساسی، صاحب نفوذ نبیند، ناکامی در هویت یابی محیطی و شغلی پدید خواهد آمد. لذا برای ارضای نیاز به هویت بخشی محیطی و شغلی به خارج از خانه روی می آورد و



فعالیت‌های اجتماعی را عرصه و میدان تجلی و شناساندن خویش قرار می‌دهد؛ یعنی به نظر می‌رسد که جست و جوی زن برای نقش اجتماعی و شغلی، واکنشی به ناکامی وی در هویت خانوادگی است.

فعالیت‌های شغلی در صحنه اجتماعی برای زن، دغدغه‌ها و تنیدگی‌هایی به وجود می‌آورد، همان‌طور که کم و بیش برای یک مرد نیز چنین سردرگمی‌هایی وجود دارد. دغدغه‌های مزبور بیش از عامل جنسیت وابسته به مقتضیات نقش محیطی است؛ یعنی هم نقش شغلی و هم نقش خانوادگی برای زن و مرد، موجب بروز تنیدگی‌هایی می‌شوند. زیرا زن و شوهر، هر دو ممکن است با جایگاه‌ها، نقش‌ها و موقعیت‌های خود در خانواده، به خوبی منطبق و سازگار نشده باشند و نتوانند در حد کفایت، انتظارات دیگر اعضای خانواده را از خود برآورده کنند؛ لذا دچار دغدغه‌هایی در صحنه خانواده خواهند شد.

ممکن است نظیر همین ناسازگاریها در صحنه موقعیت‌های شغلی برای مردان و زنان وجود داشته باشد و باعث بروز تنیدگی‌هایی شود. این دغدغه‌ها کم و بیش موجب ضعف و کاهش عزت نفس و بروز افسردگی در میان همسران می‌شود. به نظر می‌رسد که نقش تخریبی آزردهی‌های یاد شده در عزت نفس و آرامش روانی بستگی به نوع محیط دارد؛ یعنی آسیب دغدغه‌های خانوادگی بیش از آزردهی‌های شغلی است.

گرچه ذکر شده که ناراحتی‌های شغلی بستگی به جنسیت ندارد، اما رقابت طلبی شغلی و اجتماعی برای مردان، جنبه مثبت و درخشانی نشان می‌دهد و برای زنان، امری منفی و ناکامی‌کننده بشمار می‌آید. اگر وجود چنین تفاوت جنسیتی را بپذیریم، نتیجه می‌گیریم که دغدغه‌های هویت‌یابی محیطی (شغلی و خانوادگی) صدمه بیشتری به عزت نفس و آرامش روانی زنان می‌زند و آنها را دچار اهانت نفس و افسردگی بیشتری می‌کند. طبیعی است که وجود چنین حالات و نگرش‌هایی به استحکام روابط زناشویی کمکی نمی‌کند؛ بلکه تهدیدکننده است.

از جمله نگرانی‌های یاد شده، تعارض‌هایی است که میان مقتضیات شغلی و خانوادگی برای مردان و زنان پدید می‌آید؛ یعنی ویژگی‌های یک شغل، وضعیت را ایجاب می‌کند که با ساختار و نیازهای خانوادگی، تناقض دارد و برعکس، ارضای نیازهای خانوادگی مستلزم تغییر شغل، از دست دادن فرصت‌های شغلی و یا محدودیت فعالیت‌های حرفه‌ای است. اهمیت و نقش این تعارض‌ها از آن جهت است که باعث ناسازگاری در روابط زناشویی و آسیب‌پذیری ازدواج می‌شود. به بیان دیگر، هر چه همسازی میان مقتضیات شغلی و خانوادگی برای مردان و زنان افزایش می‌یابد، روابط زناشویی آنها پایدارتر و سازش‌یافته‌تر می‌شود.

سازش‌یافتگی زناشویی علاوه بر آن، بستگی به نگرش همسران دارد. نحوه نگرش و برداشت همسران نسبت به یکدیگر و نقش‌های محیطی طرفین می‌تواند بر سطح و میزان سازش زناشویی تأثیر بگذارد؛ چنان که این نگرش‌ها بر روی همسازی میان مقتضیات شغلی و خانوادگی نیز مؤثر



است. اگر برداشت و باور همسران این باشد که کارها و وظایف آنها در محیط خانواده، به طور مساوی تقسیم شده است و حقوق طرفین مورد رعایت قرار گرفته است، روابط زناشویی آنها استوارتر می شود. همچنین هرگاه، نگرش مثبتی نسبت به حمایت اجتماعی و محیطی از ازدواج وجود داشته باشد، باعث تقویت روابط زناشویی خواهد شد؛ یعنی ازدواجی که از سوی عوامل اجتماعی و محیطی حمایت شود، پایدارتر خواهد بود؛ زیرا این وضعیت از هویت اجتماعی نیرومندتری برخوردار است.

دو نگرش مزبور کم و بیش با همسازی مقتضیات شغلی و خانوادگی نیز همبستگی دارند. با این توضیح رابطه همسازی میان مقتضیات شغلی و خانوادگی با سازش یافتگی زناشویی تا حدودی وابسته به دو نگرش مزبور است؛ یعنی نوع برداشت نسبت به تساوی حقوق در خانواده و حمایت اجتماعی، این رابطه را به طور نسبی و محدود تحت تأثیر قرار میدهد. ممکن است در برخی موارد نادر، میان شغل و خانواده تعارض وجود داشته باشد؛ اما این تعارض منجر به ناسازگاری در روابط زناشویی نشود. زیرا برداشت مثبتی نسبت به تساوی حقوق در فعالیتهای خانه و حمایت اجتماعی از ازدواج وجود دارد. از سوی دیگر در بعضی شرایط، اگر همسران نسبت به تساوی در تقسیم کار و حمایت اجتماعی از ازدواج، برداشت منفی داشته باشند، ناسازگاری در روابط زناشویی حاصل خواهد شد و این در حالی است که ممکن است آنها حتی کمترین تعارضی میان شغل و خانواده احساس نکنند.

برای توضیح چنین شرایط نادری می توان بیان داشت که احتمالاً یک همسر اعتقاد دارد که میان طرفین، فعالیت و وظایف در خانه به مساوات تقسیم نشده است و پشتوانه و حمایت اجتماعی نیرومندی نیز برای ازدواج وجود ندارد. در چنین وضعیتی او برای ارضای هویت یابی محیطی خود در جستجوی کار و شغل بیرون از خانه، ارزش خاصی قائل است و لذا تعارضی میان مقتضیات خانواده و شغل احساس نمی کند؛ یعنی با ترجیح و انتخاب شغل خود، این تعارض را از بین برده است؛ اما این امر، متعاً از بروز ناسازگاری در روابط زناشویی نیست. در این موقعیت، در واقع مبنای اساسی ناسازگاری در روابط زناشویی، باور همسر نسبت به تبعیض در تقسیم کار و فقدان حمایت اجتماعی - و نه تعارض میان شغل و خانواده - است.

چنانکه ذکر شد، چنین مواردی بروز اندکی دارد و در غالب موارد، اگر یک همسر، چنین برداشت و باوری داشته باشد، دچار تعارض میان شغل و خانواده می شود و تعارض مزبور زندگی زناشویی را در مخاطره می افکند.

با شرح و تفصیل فوق، استنباط می شود که سازگاری در روابط زناشویی و وجود یک نظام مستحکم و پایدار در ازدواج، بستگی به عزت نفس نیرومند و آرامش روانی همسران دارد و هر چه نیاز همسران نسبت به هویت یابی محیطی ارضا شود، عزت نفس و آرامش روانی آنها افزایش خواهد یافت. اما هویت یابی محیطی همسران به وجود شرایطی بستگی دارد:

۱. تقسیم مساوی کار و رعایت حقوق طرفین در محیط خانواده



## ۲. وجود حمایت اجتماعی نیرومند برای ازدواج و پیوند زناشویی

### \* نکات کاربردی

### \* مشاوره

\* خودباوری ضعیف می تواند منجر به ناتوانی در امر تصمیمگیری شود؛ اما خودش ملازم با عزت نفس پایین است. پس تنیدگی و دغدغه شغلی ممکن است ناتوانی فرد را در امر تصمیمگیری افزایش دهد.

\* در این بررسی، به دو عامل قابل ملاحظه در بروز ناسازگاری در روابط زناشویی اشاره دارد:

۱. تعارض همسران در انتخاب میان شغل و خانواده

۲. فقدان موقعیت مناسب برای شناساندن خود و ابراز هویت زن و شوهر

### \* پیشگیری و بهداشت روانی

براساس مباحث این بررسی، سیاستهای زیر در قلمرو پیشگیری قابل استنباط است:

\* افزایش درک همسران نسبت به هویت شغلی شوهران و احترامگذاری به آن

\* حمایتهای نیرومند اجتماعی از هویت و نقش خانوادگی زنان (همسری و مادری) از طریق رسانه های گروهی

\* تقویت آمادگی شغلی نوجوانان و جوانان از طریق راهنمایی شغلی مناسب

\* دانش افزایی زنان در مهارتهای زناشویی و مادری

### پیوست ب

«بررسی تجربه زندگی دویست و نود زوج شاغل که فرزندان در سنین پیش دبستانی داشتند، نشان داد که شوهران گرایش بیشتری به تعریف و شناساندن خود در نقشهای شغلی دارند؛ حال آن که تمایل زنان غالباً به شناساندن خود در نقشهای خانوادگی است. علاوه بر آن، تفاوتها و شباهتهایی از حیث جنسیت در شاخصهای هویت شغلی یافت شد.»

«مطالعه جریانهای اجتماعی-روان شناختی در خانواده به منزله تعدیل کننده هایی بالقوه از رابطه میان تعارض شغل-خانواده و سازش یافتگی طناشویی هفتاد و نه مرد یکصد و نود و هشت زن که در روان شناسی تخصص داشتند، آشکار کرد که دو متغیر خانوادگی (برداشتهای مربوط به تساوی تقسیم کار در خانه و برداشتهایی در ارتباط با حمایت اجتماعی از ازدواج) به منزله تعدیل کننده های مهم (اما اندک) از رابطه منفی میان تعارض شغل-خانواده و سازش



یافتگی برای مردان و زنان به شمار می آیند. عامل جنسیت اثر غیر مستقیم کلی بر روی سازش یافتگی زناشویی نشان نداد. «

«بررسی سطح تنیدگی شغلی و خانوادگی نود و چهار مادر و چهل و هشت پدر در خانواده های دارای دو درآمد نشان داد که:

۱. عزت نفس و افسردگی مادران و پدران تحت تأثیر تنیدگی شغلی و خانوادگی است؛

۲. نقش شغلی اثر ناچیزی بر روی عزت نفس و افسردگی دارد؛

۳. برای پدران؛ رقابت و همآورد طلبی در نقش آنها یک ویژگی مثبت به شمار می آید. «

\*پایه های نگرشی و رفتاری رضایت زناشویی

ارزشها و ارضای انتظارات

\*سازگاری همسران به اندازه ارزشی است که برای ازدواج و رابطه زناشویی خود قائل هستند.

\*زوجهای خوشبخت کسانی هستند که هر یک توقع خود را با انتظار همسر هماهنگ کرده اند.

رضایت زناشویی و سازگاری همسران به منزله محور و کانون بنیاد خانواده از منابع و عوامل متنوع و مختلفی تأثیر می پذیرد. حوزه های نگرشی و رفتاری دو منبع قابل ملاحظه و برجسته در شکل دهی و دگرگونی خوشنودی زناشویی بشمار می آیند.

منظور از حوزه نگرشی، مجموعه دیدگاههایی است که از جانب همسران نسبت به امر ازدواج، پیوند زناشویی، ترجیحات همسر گزینی، نقش جنسیتی همسر و... وجود دارد. و مراد از حوزه رفتاری کلیه کردارها، کنشها و مهارتهای عملی و عینی است که به طور مستقیم باعث تغییر و دگرگونی سطح رضایت زناشویی می شود.

یکی از جدیدترین یافته ها در قلمرو روان شناسی ازدواج و خانواده معطوف بر نقش ارزشها و ارضای انتظارات متقابل در پیوند زناشویی است (رجوع به پیوست ج).

نگرش مثبت نسبت به ازدواج و میزان تفاهم عقیدتی و موضعگیری جنسیتی همسر هم برای مردان و هم برای زنان، نقطه آغازین شکل گیری پیوندی استوار است.

هر فردی نسبت به جنسیت (زنانگی و مردانگی) دیدگاه و نگرش خاصی دارد که به این نگرش، موضعگیری جنسیتی می گوئیم. این موضعگیری و نگرش، تعیین کننده انتظار ویژه ای است که از نقش جنسیتی طرف مقابل وجود دارد؛ یعنی باید به طرز متناسب با جنسیت فرد رفتار و کنش داشته باشد. نتیجه یکی از مطالعات جدید این بوده است که هر چه این موضعگیریها و دیدگاههای جنسیتی در میان همسران، متجانس تر و هماهنگ تر باشد، سازش یافتگی در





زندگی زناشویی افزایش می یابد و عدم تفاهم عقیدتی در دیدگاهها و انتظارات نقش جنسیتی یاد شده منجر به ناخوشنودی از پیوند زناشویی خواهد شد.

به نظر می رسد که انتظارات یاد شده همراه با توقعات زناشویی تحت تأثیر ملاحظات فرهنگی و ارزشی است و در فضاهاى فرهنگى گوناگون تفاوت نشان مى دهد.

برای جنس مذکر وجود دو ویژگی نگرشی، سطح استواری پیوند زناشویی را رقم می زند:

۱. ارزش، بها و منزلتی که مرد برای ازدواج قائل است؛

۲. میزان تصور و برداشتی که از جذابیت جسمانی همسرش دارد.

ظاهراً هر چه ارزش و منزلت ازدواج تعالی می یابد، نگرش مثبت نسبت به آن نیز افزونی نشان می دهد و نیز جذابیت جسمانی همسر در تقویت نگرش مزبور تأثیر و نقش قابل ملاحظه ای خواهد داشت.

از نقطه نظر جنس مؤنث، عوامل نگرشی دیگری در تحکیم پیوند زناشویی دخیل هستند:

۱. ارج و ارزشی که یک زن برای رابطه زناشویی اش برداشت می کند؛

۲. میزان تصویری که از جذابیت شخصیتی و موقعیتی (و یا به تعبیر دیگر، کشش روانی-اجتماعی) شوهر خود قائل است؛

۳. تا چه اندازه شوهرش را متعلق به خود می داند.

در این جا نیز به نوبه خود می توان همگرایی را میان ارزش رابطه زناشویی با کششهای روانی-اجتماعی مورد لحاظ قرار داد. هر چه جلوه ها و جذابیتهای شخصیتی و موقعیتی شوهر از دیدگاه زن بالاتر باشد، به نظر می رسد که ارزش و منزلتی که وی برای رابطه و تعامل زناشویی قائل است، افزایش خواهد یافت؛ بویژه آن که اگر هر چه بیشتر شوهرش را متعلق به خود بداند، ارزشگذاری مزبور سیر صعودی نشان می دهد.

با این توضیح، ارزش ازدواج و ارزش رابطه زناشویی برای طرفین، تعیین کننده تراز استواری و استحکام پیوند زناشویی خواهد بود.

از جنبه رفتاری، وجود تعارض و اختلاف میان زوجین باید امری طبیعی قلمداد شود؛ اما شرایط مناسب برای حل تعارض فراهم آید و آن موقعیتی است که طرفین بتوانند با اطمینان خاطر و آرامش کافی به بیان و ابراز نقطه نظرات، نیازها، و انتظارات خویش بپردازند. یکی از این انتظارات اساسی ایفای نقش جنسیتی همسر است که زندگی جنسی کامیابانه در گرو ایفای مناسب آن نقش خواهد بود و میزان دسترسی به همسر برای مرد-که مورد تأکید یکی از



پژوهشهای جدید قرار گرفته است-نیز وابسته به تحقق نقش مزبور است؛ وگرنه تعادل وی را برهم می زند و حالات افسردگی را پدید می آورد.

هر چه ظرفیت همسر برای دریافت چنین خواسته هایی بالاتر باشد، درک و تفاهم متقابل افزونتر خواهد شد. در چنین فضایی، طرفین یکدیگر را بیش از پیش فهمیده اند و درک کرده اند؛ پس گام بعدی کمک به تحقق خواسته های طرفین است؛ مشروط بر آن که با یکدیگر متجانس و همسان شده باشند. میزان جورشدگی عملی خواسته های متقابل تعیین کننده سطح استواری پیوند زناشویی است.

میزان همسانی و جورشدگی انتظارات متقابل و مکمل همسران یک شاخص عینی و عملی محسوب می شود که می توان آن را مورد سنجش قرار داد. از سوس دیگر، نظام ارزشی زوجین نسبت به ازدواج و رابطه زناشویی، پایه نگرشی و ارزشی رضایت زناشویی را تشکیل می دهد که خود نیز به منزله یک شاخص عقیدتی، قابل بررسی و تشخیص خواهد بود.

این گونه استنباط می شود که همسانی انتظارات مکمل، جلوه و بازتابی از نظام ارزشی مثبت در قبال ازدواج و رابطه زناشویی است. به بیان دیگر، اگر زن و شوهر برای رابطه زناشویی و ازدواج خود، ارزش تعالی یافته ای قائل باشند، در سطح رفتارها و روابط متقابل، انتظارات خود با توقعات همسر، متجانس و همانند میکنند؛ به گونه ای که هیچ نوع ناهمخوانی و تعارضی پدید نمی آید. همسانی عینی توقعات مکمل طرفین، نظام ارزشی یاد شده را نیز تقویت می کند و ثمره واقعی و ملموس چنین رابطه متقابلی رضایتمندی و خوشنودی بیش از پیش از زندگی زناشویی و افزایش سازگاری همسران است.

اگر مردان (و بویژه جوانان) در شرایط ازدواج قهری و اجباری قرار گیرند؛ به گونه ای که جنبه های مثبت آن (به منزله یک امر کلی و حیاتی) و یا موردی و مصداقی آن (به مثابه شریک مطلوب زندگی) قابل درک و پذیرش نباشد، نتیجه طبیعی آن پدید آبی یک پیوند سست و آسیب پذیر در زندگی زناشویی خواهد بود. نظیر همین وضعیت برای دختران و زنانی فراهم خواهد شد که برای رابطه زناشویی از حیث کششهای روانی-اجتماعی (جذابیتهای شخصیتی و موقعیتی) شوهر، احترام و ارزش کافی قائل نباشند و در واقع با فشار و تحمیل محیط و قهر و اجبار تن به ازدواج می دهند.

فقدان ارزشگذاری کافی برای ازدواج و رابطه زناشویی اگر با عدم درک و پذیرش خواسته ها و توقعات متقابل توأم باشد، تزلزل و سستی پیوند یاد شده را افزایش می دهد. در چنین وضعیتی هر یک از طرفین برای خواسته ها و حفظ فردیت خویش، قلمرو رو به گسترشی را در پهنه خانواده پی ریزد و سعی در حاکمیت مستبدانه خواسته ها و تمنیات شخصی خواهد داشت. لذا هیچگونه تعارض، نایمنی و اصطکاکی تحمل نمی شود و فضایی آکنده از اضطراب، نایمنی و عدم آسایش، کانون رو به تزلزل خانواده را فرا می گیرد و موقعیتی برای ابراز و بیان انتظارات، نیازها و نقطه نظرات زن و شوهر فراهم نمی آید. با این توضیح، دیگر شرایطی برای درک و



شناخت متقابل وجود نخواهد داشت و شک، بدگمانی و سوء تفاهم برفضای خانواده سایه می افکند و پرده ای از تاریکی هراس آور، همه اعضای خانواده را در برمیگیرد. این تاریکی، ناشی از عدم درک متقابل است و هراس و نایمینی نیز از فقدان پذیرش خواسته ها نشأت می یابد. در نتیجه کانون سست و لرزان مزبور روبه فروپاشی خواهد گذارد.

### نکات کاربردی

#### \*مشاوره

\*ناسازگاری همسران ممکن است به علت سوء تفاهم و عدم درک انتظارات متقابل باشد.

\*مشاوره می تواند با ایجاد موقعیت گفت و شنود برای زوج ناسازگاری به ایجاد یک بینش متقابل واقع بینانه نسبت به یکدیگر کمک کند.

\*بخشی از افسردگی مردان ناشی از احساس عدم دسترسی کافی به همسر و فقدان ارزش کافی نسبت به ازدواج است.

\*در بررسی انتظارات متقابل همسران، باید به نقش جنبه های فرهنگی و قومی و جغرافیایی توجه شود؛ در فرهنگهای گوناگون، انتظارات متقابل، متفاوت است.

\*وجود فضای نایمن در خانواده، از دیدگاه همسران یکی از عوامل ملاحظه در بروز ناسازگاری میان آنهاست.

#### پیشگیری و بهداشت روانی

از مجموعه بررسی، این نکات بهداشتی و پیشگیرانه را می توان استنباط کرد:

\*شناسایی خواسته های طرفین و میزان تجانس آنها در کوششهای راهنمایی برای ازدواج

\*بهسازی نگرش نوجوانان نسبت به امر ازدواج و رابطه زناشویی و نقش حیاتی آنها در ملاحظات آموزشی و پرورشی

\*توجه به نظام ارزشی طرفین در قبال اهمیت ازدواج و پیوند زناشویی موردنظر در هنگام مبادرت به ازدواج

\*مهارت افزایی پسران و دختران در انجام رفتارهای متناسب با جنسیت خود

\*تقویت ویژگیهای شخصیتی و روانی - اجتماعی پسران نوجوان و جوان به منظور بهسازی نقش اجتماعی آنها.

#### پیوست ج



«نگرش مثبت نسبت به ازدواج بیش از بهینه جویی، بدبینی یا نارضایی اجتماعی با ساختار و ماهیت ازدواج همبستگی نیرومند دارد.»

«اطلاعات جمع آوری شده از ارجحیت یکهزار و پانصد و نوزده دانشجو نسبت به شریکان زندگی در ازدواج (همسر گزینی) در ایالات متحده، روسیه و ژاپن نشان داد که در هر سه فرهنگ، برخی تفاوت‌های جنسیتی سنتی براساس دیدگاه‌های تکامل تدریجی، یادگیری اجتماعی، تاریخی و بین فرهنگی وجود دارد.»

مردان بیش از زنان به جذابیت جسمانی تأکید داشتند؛ حال آن که زنان بیشتر به موقعیت و جنبه های شخصیتی فرد توجه می کردند.

همچنین یافت شد که زنان بیش از مردان به ویژگی های کلی همسر اهمیت می دادند.

مقایسه بین فرهنگها نشان داد که مردم آمریکا بیش از ژاپنیها از روابط زناشویی خود توقع دارند و تفاوت‌های جنسیتی سنتی برحسب فرهنگ در میان آمریکا و ژاپن وجود دارد؛ اما این تفاوت ضعیف بود.»

«براساس یک مطالعه، یافت شد که میزان درآمد و سطح تحصیلات ربطی به رضایت و خوشنودی روانی همسران ندارد.»

ارزشگذاری برای ازدواج، مهمترین پیش بینی کننده در خوشنودی روانی مردان بشمار می آید و شاخصی از افسردگی و شادی کلی آنهاست.

برای زنان، ارزش روابط (زناشویی) به جای ازدواج، پیش بینی کننده میزان شادی و رضایت در تعامل زناشویی است.

برداشت از میزان در دسترس بودن همسر برای مردان علایم بیمار افسردگی ارتباط نشان می دهد.»

«چگونگی شباهت و مکمل بودن موضعگیریهها، رفتارها، علایق و صفات شخصیتی مرتبط با جنسیت در ارتباط با همسر گزینی، ناسازگاری و روابط محبت آمیز نود و سه زوج مورد بررسی قرار گرفت، یک سوالیه آماری، مقیاس موضعگیری نسبت به زن، پرسشنامه اسنادهای شخصی، مقیاس رفتار نقش جنسیتی (شکل کوتاه آن)، و مقیاس سازش یافتگی متقابل به کار رفت.»

از میان زوجهای مورد بررسی، چهل و شش زوج به مدت پانزده سال پس از اولین پژوهش، سوالیه های پیگیری را تکمیل کردند.

نتایج نشان داد که یک رابطه معنی دار میان موضعگیریههای مربوط به همسر در میان مردان و زنان وجود دارد.



ماهیت نگرشهای مربوط به همسر تحت تأثیر دو چیز قرار می گیرد:

۱. هماهنگی طرفین در علائق و رفتارهای تکمیلی (مکمل)

۲. رابطه میان رفتارهای مربوط به جنسیت همسر و سازش یافتگی متقابل.»

«نتایج یک مطالعه مقدماتی درباره روابط خصوصی پنجاه زوج که از ازدواج خود احساس خوشبختی و سعادت‌مندی می کردند، نشان داد که این زوجها، ازدواج سعادت‌مند را به منزله حس مشترکی از یک زوج تعریف می کردند؛ به طوری که نیازها، آرزوها و انتظارات آنها همسان و جور شده بود و کامیابی ویژه ای فراهم آورده بود. آنها به این کامیابی نایل شده بودند.

زوجهای مورد بررسی، این همسانی را به مثابه یک امر منحصر به فرد که چیز دیگری نمی تواند جای آن را بگیرد، مورد توجه قرار می دادند.

تحلیل جنبه های روان شناختی نشان داد که ایجاد و نگهداری یک زندگی جنسی کامیابانه، فراهم آوری فضای امن و آرامش یافته برای تعارض و تفاوت، و ظرفیت هر یک از همسران برای نگهداری یک بصیرت و بینش متقابل از یکدیگر، سه عامل اساسی در خوشبختی آنها بود. «

انگیزه های زناشویی

نقش جنسیت و فرهنگ

\*پایداری زندگی زناشویی، بستگی بیشتری به رضایت شوهر دارد.

\*بقای زندگی زناشویی برای شوهر، به میزان ارضای خودشکوفایی و احساس همدلی وی بستگی دارد.

\*رضایت جنسی همسران موجب استحکام پیوند زناشویی آنهاست.

\*ازدواج در فرهنگهای شرقی، غالباً براساس خواسته های غیر جنسی انجام می گیرد.

انگیزه جنسی یکی از خاستگاههای تعیین کننده در رضایت زناشویی است. هرچه رضایت جنسی افزایش یابد، خوشنودی زناشویی نیز بیشتر می شود. به نظر می رسد که انگیزه جنسی تحت تأثیر ملاحظات فرهنگی و خصوصیات مربوط به نظامهای ارزشی جوامع قرار میگیرد. جوامع غربی و نظامهای ارزشی فردگرا، به این انگیزه در امر مبادرت به ازدواج، اولویت بیشتری می دهند.

از سوی دیگر، عامل جنسیت نیز در این امر، دخالت دارد، یعنی رضایت جنسی زن بستگی بیشتری به ویژگیهای اجتماعی-اقتصادی و خصایص سنی شوهر دارد. ظاهراً هر چه رضایت جنسی مرد بیشتر می شود، جامعه پذیری وی نیز افزایش می یابد. در هر حال، زن و شوهر با



ارضای انگیزه مزبور به عزت نفس و احساس همدلی نیز نایل می شوند؛ ولی برحسب ظاهر، نیاز به همدلی و خود شکوفایی برای رضایت زناشویی مرد، مؤثرتر و مهمتر هستند. شاید براساس همین دلایل، اصولاً رضایت شوهران از پیوند زناشویی، بیشتر است و سازش یافتگی آنها در زندگی مشترک برجستگی افزونتری نشان می دهد؛ یعنی همدلی، خودشکوفایی و رضایت جنسی آنها بیشتر تأمین شده است.

با این توضیح، رابطه میان رضایت از لحاظ جنسی، همدلی و خودشکوفایی با سازگاری زناشویی بستگی به دو عامل جنسیت و فرهنگ دارد. (رجوع به پیوست د)

وجود رابطه میان رضایت جنسی با سازش یافتگی زناشویی نشان می دهد که انگیزه جنسی یکی از انگیزه های پایه ای و بنیادین زوجین برای ازدواج و ایجاد پیوند زناشویی است؛ اما این انگیزه تحت الشعاع شرایط فرهنگی، آداب و رسوم و خصوصیات اجتماعی جوامع گوناگون قرار دارد.

در فرهنگ و آداب و سنن خاص کشورهای شرقی و جوامعی که به زندگی خانوادگی و ظایفگی توجه دارند، ارضای انگیزه ها و خواسته های غیر جنسی در ازدواج، از اهمیت بیشتری برخوردار است. در این جوامع، ازدواج در شرایطی انجام می گیرد که خواسته ها و تقاضاهای غیر جنسی ارضا شوند؛ یعنی روابط زناشویی می تواند ادامه یابد، حتی اگر رضایت و خوشنودی جنسی وجود نداشته باشد. به نظر می رسد که عوامل اجتماعی ازدواج در شرق، نیرومندتر هستند و سهم بیشتری در بقا و استحکام یک پیوند زناشویی دارند. احتمالاً خواسته ها و انتظارات اجتماعی ازدواج-ناشی از فرهنگ و آداب و سنن ویژه شرق-اساس ایجاد پیوند زناشویی و انجام ازدواج هستند و این عوامل، استواری و دوام زندگی مشترک را تضمین می کنند و آنها را حتی در وضعیتهای بحرانی مورد حمایت قرار می دهند. در این کشورها در واقع، با انجام ازدواج و پیوند زناشویی نه فقط دو فرد، بلکه دو خاندان و چه بسا دو طایفه به یکدیگر می پیوندند.

چنین ملاحظاتی در فرهنگ و نظام ارزشی فردیت گرا، اگر وجود نداشته باشد، حداقل جلوه کمتری دارد، یعنی فقط دو فرد (زن و شوهر) هستند که با یکدیگر پیوند برقرار می کنند و این پیوند می تواند مستقل از تمایل خانواده های طرفین باشد. لذا انگیزه های جنسی تعیین کننده رابطه زناشویی است و طرفین، از طریق منابع محیطی و اجتماعی خود، حمایت چندانی نمی شوند. در نتیجه روی به انگیزه های فردی و شخصی می آورند و هر وقت که چنین انگیزه هایی ناکام شود، زندگی مشترک به سادگی و سهولت، فرو میپاشد و جامعه و حتی خانواده های دو طرف-باشعار احترام به حقوق فردیتها، برای حفظ و نگهداری زندگی مشترک-اجازه دخالت را به خود نمی دهند و در مرز خود متوقف می شوند.

رضایت جنسی زن، احتمالاً ربطی به روابط اجتماعی و خویشاوندی وی ندارد؛ اما بستگی بیشتری به موقعیت اجتماعی - اقتصادی و ویژگیهای سنی شوهر نشان میدهد. در حالی که ظاهراً خصایص اجتماعی - اقتصادی و سنی زن برای رضایت جنسی مرد چندان تعیین کننده



و مهم تلقی نمی شوند. به نظر می رسد که رضایت مزبور برای زن، یک جنبه و معنای روانی نیز دارد که ناشی از نیاز وی به موقعیت و ویژگیهای شخصیتی شوهر است؛ لذا همراه با این رضایت، عزت نفس بیشتری به دست می آورد و همدلی وی نیز در ازدواج، افزایش می یابد.

مرد نیز در زندگی زناشویی نیاز به عزت نفس و همدلی دارد و اگر این نیازها در روابط زناشویی ارضا شوند، به گسترش و توسعه روابط اجتماعی وی نیز کمک خواهد شد.

گفته شد که با افزایش رضایت جنسی زن، احساس همدلی وی نیز تعالی خواهد یافت؛ نیاز به همدلی برای یک زن در زندگی زناشویی، قطع نظر از ملاحظات و تفاوت‌های فرهنگی، امر چندان تعیین کننده و اساسی نیست؛ علی رغم آن که رضایت زناشویی وی بستگی به رضایت جنسی دارد- در حالی که انگیزه همدلی در کنار انگیزه خود شکوفایی در مجموع برای یک مرد، عوامل بسیار نیرومندی برای رضایت زناشویی بشمار می آیند که اگر برآورده نشوند، سازش یافتگی زناشویی از جانب آنها خدشه دار خواهد شد.

اگر این تفاوت جنسیتی را بپذیریم، بدین معناست که یکی از دلایل بسیار مهم مردان برای مبادرت به ازدواج، نایل شدن به خود شکوفایی و کسب احساس همدلی با همسر است. اهمیت ازدواج برای یک مرد تا جایی است که معتقد شود با این پیوند مشترک می تواند به اندازه کافی توانمندیهای بالقوه خود را بروز دهد و باور کند که شریک زندگی وی قادر است تا او را درک کند و احساس همدلی و یگانگی نشان دهد. در چنین شرایطی، حتی اگر نیاز به همدلی و شکوفایی زن، ارضا نشود، زندگی مشترک ادامه خواهد یافت؛ زیرا نارضایتی زن از زندگی زناشویی، امر چندانی تهدیدکننده ای نیست؛ مشروط بر آن که شوهر به رضایت و خوشنودی کافی رسیده باشد. و برعکس هرگاه، مرد از روابط زناشویی خود ناراضی باشد- علی رغم خوشنودی زن- شیرازه زندگی مشترک در آستانه گسیختگی و فروپاشی قرار می گیرد.

به عبارت دیگر به نظر می آید که امر ازدواج برای مردان بیش از زنان، قابل پذیرش و جذب است. اگر چنین قاعده ای را بپذیریم، استنباط می شود که احتمالاً، انتظارات مردان از زندگی زناشویی، واقع بینانه تر است؛ لذا خوشنودی زناشویی بیشتری را نشان میدهند.

## نکات کاربردی

### مشاوره

\*ناسازگاریهای زناشویی در فرهنگهای شرقی ممکن است ناشی از عدم ارضای خواسته ها و نیازهای طایفگی و اجتماعی زوجین باشد.

\*مشاوران خانواده باید به میزان رضایت مرد از حیث خودشکوفایی و همدلی وی در زندگی زناشویی توجه کنند و از سوی دیگر به زن کمک کنند تا به ارضای خود شکوفایی و همدلی همسرش مبادرت ورزد.



\*ناسازگاری زن، ممکن است از عدم رضایت روانی- جنسی وی نشأت گیرد که در واقع به موقعیت سنی و وضعیت اجتماعی - اقتصادی مرد بستگی دارد.

\*بررسی میزان رضایت جنسی طرفین برای برآورد سطح استحکام پیوند زناشویی، بسیار لازم است.

\*تصمیم برای ازدواج، بستگی تام به عزم مرد دارد؛ تزلزل مرد، علی رغم استواری زن در تصمیمگیری برای ازدواج، تضمین کننده بقای پیوند نخواهد بود.

پیشگیری و بهداشت روانی

آموزه‌های بهداشتی همگانی باید شامل این نکات باشد:

\*توجه به انگیزه‌های طرفین، پیش از ازدواج

\*توجه تفاوت‌های فرهنگی موجود در انگیزه‌های زناشویی

\*تقویت واقع بینی در انتظارات مشترک

پیوست د

«نتایج یک پژوهش در میان زوج‌های امریکایی - مکزیکی و امریکایی - انگلیسی نشان داد که خوشنودی زناشویی با تمایل جنسی همبستگی دارد. در میان هر سه گروه، رضایتمندی در ازدواج و رابطه زناشویی؛ بهترین پیش بینی کننده برای میزان گرایش و تمایل جنسی بود».

«حاصل یک بررسی نشان داد که رضایتمندی مردان در زندگی زناشویی با میزان خود شکوفایی و همدلی آنها همبستگی دارد؛ اما برای زنان، چنین رابطه‌ای به دست نیامد».

«رضایت جنسی یکصد زوج (شوهران امریکایی غیر آسیایی تبار- زنان کره ای) ایالات نیمه غربی آمریکا مورد مطالعه قرار گرفت. نتایج نشان داد که شوهران، رضایت بیشتری از ساختار روابط جنسی داشتند. برای زنان و شوهران، رضایت جنسی با عزت نفس، میزان بالایی از احترام و توجه مثبت، احساس همدلی، و تعلق خاطر، ارتباط و پیوند قابل ملاحظه‌ای داشت. رضایت جنسی زنان به موقعیت اجتماعی - اقتصادی و سن کم همسر بستگی داشت و رضایت جنسی شوهرتن، با اختلاف‌های فرهنگی زناشویی و امتناع از خویشاوندان و آشنایان، رابطه منفی نشان داد. با این حال، برخی تعارض‌های جنسی وابسته به تفاوت‌های فرهنگی یافت شد که تعیین کننده میزان رضایت جنسی همسران بود».

«تفاوت‌های جنسیتی موجود در ساختار زناشویی و وضعیت بهداشت روانی بزرگسالان متأهل چین مورد مطالعه قرار گرفت».





مقیاس سازگاری متقابل چینی و مقیاس رضایت زناشویی کانزاس - چینی در میان هفتصد و سی و هشت مرد (با میانگین سنی ۵/۴۶) و هفتصد و شصت و یک زن (با میانگین سنی ۱/۴۲) اجرا شد. نتایج مطالعه آشکار کرد که مردان در هر دو مقیاس، نمرات بالاتری داشتند. برای مردان، یک مدت طولانی ازدواج با سطوح عالیتر توافق متقابل و بیان عاطفی، رابطه و پیوند نشان داد. سازگاری و رضایت زناشویی زنان با مدت ادواج، رابطه منفی داشت. زنان، در وضعیت بهداشت روانی پایینتری قرار داشتند. استنباط شد که فشار های زندگی زناشویی، معمولاً در میان زنان (بیش از مردان) گسترده‌تری دارد».

«اهمیت محبت و تمایل متقابل برای پی ریزی و نگهداری پیوند زناشویی، در میان دانشجویان هندی، پاکستانی، تایلندی، مکزیکی، برزیلی، ژاپنی، هنگ کنگی، فیلیپینی، استرالیایی، انگلیسی، و آمریکایی مورد بررسی قرار گرفت. برداشت دانشجویان غربی و ممالکت شبه غربی آن بود که محبت و تمایل متقابل، اهمیت قابل ملاحظه ای در این امر دارد؛ ولی دانشجویان شرقی زیر خط توسعه، اهمیت اندکی به این عوامل دادند. برخی تفاوت های جنسیتی قابل ملاحظه ای در میان و داخل کشورها یافت شد. به طور کلی، فرهنگ های فردیت گرا در مقایسه با کشورهای جامعه گرا، اهمیت بیشتری به محبت و تمایل متقابل در تصمیم های مربوط به ازدواج می دهند.»

ازدواج پایدار و عزت نفس

\*نقش ازدواج پایدار در عزت نفس فرزند

\*نقش عزت نفس همسران در پایداری ازدواج

حمایت اطرافیان از ازدواج

رضایت زن و شوهر از یکدیگر

\*نقش ازدواج پایدار در عزت نفس فرزند

یکی از سودمندی های مهم ازدواج پایدار و استوار، افزایش عمر است. طول عمر و بالا رفتن نرخ امید به زندگی نفوس و آحاد یک ملت به معنای افزایش بهره وری از توانائیها و تجارب ارزشمند بشری است.

از شاخص های عمده ممالکت توسعه یافته و پیشرفته فراصنعتی بالا بودن عمر متوسط (نرخ امید به زندگی) مردم است. به تعبیر دیگر، افزایش عمر متوسط جامعه، شرایط را برای پیشرفت صنعتی و توسعه عمومی فراهم می آورد؛ اما باید شرایط اجتماعی حاصل از توسعه صنعتی را به گونه ای مهیا کرد که به تزلزل پایه های نهاد خانواده نینجامد؛ چنان که حداقل در دو کشور



صنعتی امریکا و کانادا، قریب به پنجاه درصد ازدواجهای منجر به طلاق می شوند. یعنی توسعه عمومی باید از نهاد خانواده و بقای آن در برابر خطرهای تهدید کننده و بحرانهای مهلک، حمایت و مراقبت کند.

\*در خانواده ها و ازدواجهای پایدار و مستحکم، احترام و ارزش دهی نسبت به فرزندان نیز بیشتر است. احترام والدین به فرزند یکی از اساسی ترین عوامل رضایت خانوادگی فرزندان است. هر چه احترام بیشتری به عقاید، ارزشها، افکار و خصوصیات شخصیتی فرزند ابراز شود، رضایت و خوشنودی او از زندگی خانوادگی افزایش خواهد یافت. این احترام علاوه بر آن که موجب بالا رفتن خودباوری و عزت نفس فرزند می شود، شرایط را برای پیشرفت تحصیلی و پرورش استعداد خاص او افزایش می دهد. پیشرفت تحصیلی و استعداد پرورش یافته مقدمه و پایه پیشرفت شغلی و تقویت موقعیت اجتماعی فرزند در آینده خواهد بود. لذا سازگاری فردی و اجتماعی فرزند در سالهای بعد، افزایش خواهد یافت. از طرفی پیشرفت شغلی افراد، شرایط را برای رشد و توسعه عمومی جامعه فراهم می آورد.

یکی از عمده ترین علل ضعف تحصیلی دانش آموزان و بلکه محور و پایه آن خودباوری ضعیف و پایین بودن عزت نفس آنهاست. با بیان فوق، عزت نفس ضعیف، ریشه در عدم احترام والدین به فرزند و تزلزل رابطه زناشویی والدین دارد؛ یعنی در غالب موارد یک خانواده متزلزل، فرزندان ضعیفی از لحاظ تحصیلی خواهد داشت که چنین فرزندان نیز در آینده از موقعیت شغلی برجسته، محروم خواهند بود.

\*یکی دیگر از آثار زندگی پایدار، واقع بینی والدین نسبت به فرزند است. از این رو، انتظارات و توقعات آنها نیز از فرزندان واقع بینانه خواهد بود.

واقع بینی نسبت به فرزند یعنی شناخت و درک واقعیات وجودی فرزند و به رسمیت شناختن چنین واقعیتی که این امر از موجبات رضایت و خوشنودی خانوادگی فرزندان است.

توقع واقع بینانه از فرزند به معنای پذیرش تواناییها، قابلیتها و شایستگیهای ذاتی وی از سوی والدین است؛ به گونه ای که والدین نه تلاش دارند و نه حتی می خواهند که این توانمندیهای ذاتی را تغییر دهند و چیز دیگری را جایگزین کنند. این پذیرش از سوی والدین یکی از عوامل تقویت خودباوری، اعتماد به نفس و عزت نفس فرزند خواهد بود و چنان که ذکر شد، عزت نفس و خودباوری نیرومند، بذر پیشرفت تحصیلی و استعدادپروری است.

با این توضیح، خانواده پایدار و مستحکم، زمینه پرورش استعدادهای فردی، پیشرفت و بلوغ شغلی و حرفه ای، و سرانجام توسعه عمومی جامعه را مهیا می کند.

\*نقش عزت نفس همسران در پایداری ازدواج



اگر ازدواج پایدار، اهمیت دارد. این اهمیت و ضرورت، متوجه شرایط ازدواج پایدار نیز هست؛ یعنی این که چه شرایط و عواملی وجود دارند که موجب ایجاد یک ازدواج و پیوند زناشویی پایدار می شوند.

مطالعات روان شناسی تا به حال نشان می دهند که دو عامل مهم، سبب ایجاد ازدواج پایدار می شوند:

#### \*حمایت اطرافیان از ازدواج

هر چه اطرافیان، نزدیکان و خویشاوندان زن و شوهر، ازدواج آنها را بپذیرند و از رابطه و پیوند مشترک «ها حمایت و استقبال کنند آن ازدواج پایدار و استوارتر خواهد بود.

مراد از اطرافیان، در وهله اول پدران و مادران دو طرف و سپس خویشاوندان، اقوام و خاندان آنهاست.

منظور این است که میزان حمایت اطرافیان، تعیین کننده مقدار استحکام و استواری پیوند زناشویی است؛ زیرا اطرافیان می توانند در شرایط بحرانی و تهدیدکننده برای زندگی مشترک، به کمک طرفین بیایند و از هرگونه مساعدت و همیاری در جهت تداوم پیوند زناشویی دریغ نورزند.

#### \*رضایت زن و شوهر از یکدیگر

میزان خوشنودی و رضایت همسران از یکدیگر و از رابطه زناشویی آنها، یکی از ارکان مهم در پایداری ازدواج است.

رضایت و خوشنودی زن و شوهر از یکدیگر به انتظار هر یک از دیگری بستگی دارد.

بررسیهای روان شناسی نشان داده است که هر چه انتظاراتها و خواسته های زن و شوهر از یکدیگر هماهنگی و همخوانی داشته باشد، رضایت بیشتری از سوی طرفین حاصل خواهد شد؛ یعنی زوجهای خوشبخت به جور کردن، هماهنگی و آشتی دادن میان خواسته ها و توقعات همدیگر می پردازند. آنها از همسر خود چیزی را نمی خواهند که او قادر به انجام آن نیست و توقع خود را در چارچوب خواسته همسر خود قرار می دهند؛ به طوری که هیچ گونه اصطکاک، برخورد و اختلافی میان انتظارات متقابل طرفین دیده نمی شود.

انتظارات زن و شوهر از هم، بر دو نوع هستند: ۱. انتظاراتی مشترک ۲. انتظاراتی خاص

#### الف) انتظاراتی مشترک

این انتظاراتها، خواسته هایی هستند که به طور مشترک در میان زن و شوهر وجود دارد. تاکنون چهار انتظار مشترک و مشابه در میان زن و شوهر یافت شده است:



### ۱. ابزار و شناساندن خود

زن و شوهر، هر دو می خواهند که به نوعی خود را برای دیگری و اطرافیان نشان دهند و تصویر و برداشت مثبت و خوبی از خود در ذهن دیگران ایجاد کنند. اگر این تصویر و برداشت، مثبت باشد. باعث رضایت و خوشنودی طرفین می شود.

### ۲. رعایت حرمت خویشاوندی

اگر زن از شوهر خود انتظار دارد که خانواده و خویشاوندانش مورد احترام و ارزش گذاری شوهرش قرار گیرند، همین طور یک شوهر نیز چنین توقعی دارد که همسرش به وابستگان شوهری، حرمت قایل شود.

چنین احترام متقابلی نسبت به خویشاوندان طرفین، موجب رضایت زن و شوهر از یکدیگر خواهد شد.

### ۳. خواسته های جنسی

یکی از دلایل ابتدایی و اولیه ازدواج توجه به خواسته های جنسی طرفین است که اگر ارضا نشود موجبات نارضایتی زناشویی را در پی خواهد داشت. در این امر، سهم و نقش مهم عوامل روانی را نیز باید مورد توجه قرار داد.

### ۴. کسب جایگاه خاص در محیط

زن و شوهر، هر دو خواستار آن هستند که در محیط زندگی خود، جایگاه و موقعیت خاص و ارزشمندی برای خود کسب کنند.

محیط زندگی شامل خانواده، خاندان و جامعه می شود. داشتن یک م. قعیت خاص، نیرومند و با ارزش در خانواده به عنوان همسر و در جامعه به عنوان یک فرد اجتماعی، مورد نظر همه زنان و مردان است.

تزلزل این موقعیت خانوادگی و اجتماعی، ناپایداری در رضایت متقابل زناشویی را در پی خواهد داشت.

\*به نظر می رسد که نوعی رابطه، میان خواسته های مشترک وجود دارد. اگر هر یک از همسران بتوانند موقعیت خانوادگی یا اجتماعی نیرومندی برای خود فراهم آورند، انتظار آنها نسبت به ابزار خود و شناساندن خویش نیز تا حدود زیادی تأمین می شود.

ابزار وجود از طریق دیگری نیز برآورده می شود و آن، احترام هر یک نسبت به طایفه و خویشاوندان طرف متقابل است؛ یعنی اگر شوهر به وابستگان همسرش حرمت و ارزش قایل شود



و این احترام را بروز دهد، در همسرش، عزت نفس ایجاد خواهد کرد و نیاز همسرش را به ابراز وجود و شناساندن خود تأمین خواهد نمود.

پس نوعی پیوند در میان انتظاراتی مشترک زناشوییدیده می شود که میزان عزت نفس همسر، نشان دهنده آن است که تا چه اندازه انتظاراتی هر یک ارضا شده است.

### ب) انتظاراتی خاص

منظور از انتظاراتی خاص این است که آیا توقعات زناشویی خاص زنان و یا ویژه شوهران وجود دارد؟

نتایج مطالعات روان شناسی تا کنون نشان می دهد که یکی از خواسته های ویژه زن در ازدواج، این است که یک رابطه زناشویی ترزشمند و قابل احترامی داشته باشد. اگر پیوند زناشویی از دیدگاه زن، قدر و منزلتی نداشته باشد، باعث نارضایتی او از زندگی مشترک خواهد شد.

از سوی دیگر مطالعات روان شناسی بیانگر آن است که برخی از توقعات مربوط به ازدواج، اختصاص به شوهران دارد. تا به حال به سه توقع خاص شوهران، تأکید شده است:

### ۱. ارزش ازدواج

شوهر نیز به نوبه خود از زندگی مشترکش انتظار دارد که یک ازدواج ارزشمند و قابل احترامی داشته باشد. میزان احترام و منزلتی که یک شوهر برای ازدواج خود قایل است، اندازه رضایت زناشویی وی را تعیین می کند.

### ۲. همدلی

یکی از خواسته های مهم شوهر از همسرش آن است که همسرش با او احساس یکدلی، همدردی و یگانگی مند و بتواند احساسات، افکار و احیاناً درد ها و رنجهای درونی شوهرش را درک کند. شادیها و مسرتیهای شوهر، خوشحالی می کند و ناراحتیهای شوهر، وی را غمگین نماید، بی تفاوتی و سردی زن در برابر رنجها و شادیهای شوهر، منجر به ناخوشنودی شوهر از زندگی مشترک خواهد شد.

و در مقابل، هم حسی و همدلی زن و شوهر، احساس خوشبختی و خوشنودی از زندگی مشترک را در شوهر افزایش می دهد.

### ۳. خود شکوفایی

یک شوهر به اندازه ای که بتواند در زندگی خود، تواناییها و قابلیتهای درونی اش را نمایان کند، از زندگی مشترک خود، راضی خواهد بود.



هر مردی که زمامدار یک زندگی مشترک می شود، کم و بیش از قابلیت‌های خاصی بهره دارد و این همسرش است که باید بکوشد تا قابلیت‌های خاص شوهر را کشف کرده و کمک کند تا آنها بروز داده شوند و تجلی یابند. وگرنه، شوهر احساس ضعف در عزت نفس خواهد داشت که این عزت نفس ضعیف همراه با نارضایتی از زندگی مشترک است.

به نظر می رسد که احساس همدلی و همدردی زن برای شوهر، در جهت خودشکوفایی و نمایان ساختن قابلیت‌های خاص او می تواند احساس ارزش و احترام شوهر را نسبت به ازدواج افزایش دهد تا جایی که شوهر دریابد که از یک ازدواج موفق، سعادت‌مندانه و ستایش آمیزی برخوردار است.

\*با این توضیحات و توجه به نقش ازدواج پایدار در عزت نفس فرزند، نتیجه می گیریم که عزت نفس همسران از طریق تقویت پایه های زندگی مشترک و استحکام پیوند زناشویی باعث افزایش عزت نفس فرزندان می شود. و افزایش عزت نفس فرزندان آنها را در زندگی زناشویی و خانوادگی شان، موفق خواهد کرد.